

نظام بین الملل در عراق پس از جنگ*

هنری کیسینجر

برگردان: سروش نجات

در حالی که تمامی توجهات معطوف به مرحله بازسازی عراق است، ایالات متحده همچون مراحل دیپلماتیک قبل از جنگ با چالش بزرگ چگونگی تعامل با ماهیت دگرگون شده ناتو روبروست. فرانسه و آلمان - دو متحد قدرتمند آمریکا در ناتو- در این مدت جهانیان را علیه سیاستهای بوش که می تواند باعث به خطر افتادن زندگی آمریکاییها شود، تحریک کردند. این واگرایی در ناتو باعث شد که روسیه - برای اولین بار پس از جنگ سرد- صریحاً در مقابل ایالات متحده موضعگیری کند و اکنون نیز که جنگ پایان یافته است، تکرار کشمکشها بر سر

نقش آینده سازمان ملل در عراق را شاهدیم. تداوم این رویکردها منجر به فروپاشی نهادی ناتو خواهد شد که حدود نیم قرن نقطه محوری سیاست خارجی آمریکا را به خود اختصاص داده بود. آشفتهگیهای بعد از حملات ۱۱ سپتامبر منجر به ظهور نوعی نارضایتی به خاطر یکجانبه گرایی یا قطب گرایی ایالات متحده شد و زمانی که ایالات متحده به جنگ علیه تروریسم صورتی نظامی داد، ضعف اولیه در هم پیمانی متحدانش - که ایالات متحده در ۱۱ سپتامبر قربانی آن شد- در سایه استراتژی

*. منبع: <<http://www.nytimes.com>>

مصاحبه با زیگنیو برژینسکی

عراق، تروریسم و تنها ابرقدرت*

برگردان: سروش نجات

زیگنیو برژینسکی، مشاور امنیت ملی کاخ سفید در دوران حکومت جیمی کارتر، به خاطر استراتژیهایش برای مهار اتحاد شوروی از جمله کشاندن هر چه بیشتر پای این کشور به باتلاق جنگ داخلی افغانستان شهرت دارد. برژینسکی در گفتگو با هفته نامه «اشپیگل» به مسائلی چون جنگ آمریکا علیه عراق، مناقشه اعراب و اسرائیل و تروریسم اشاره می کند.

○ دکتر برژینسکی، شما پیروزی در جنگ عراق را چگونه تعریف می کنید؟ مرگ صدام حسین و تعویض قدرت در بغداد؟

● یگانه نتیجه ممکن این جنگ استقرار یک رژیم جدید در عراق است. در تعریف پیروزی باید به این نکته نیز اشاره کرد که حکومت جدید باید با ثبات و دموکراتیک باشد، و نه حکومتی اشغالگر که تداوم موجودیتش در تقابل با اراده و مقاومت مردم است.

○ آیا منظور شما ایده ای است که در واشنگتن رواج پیدا کرده و براساس آن باید یک داگلاس مک آرتور جدید در عراق مستقر شود؟

● به این ایده باید به دیده شک و تردید نگریست، چرا

←

*منبع: <<http://www.spiegel.de>>

بازدارندگی پیشگیرانه تا حدودی کم رنگ شد. این استراتژی جدید واکنش درستی علیه تهدیدات گروههای ناشناخته ای بود که سرزمینی برای دفاع نداشتند و در عین حال برای تحقق اهداف خود دست به هر کاری می زدند. مسئله دیگری که باعث کم رنگ شدن اختلافات شد این بود که هم پیمانان اروپایی علاوه بر احساس خطر از جانب تروریستها به خطر دستیابی آنان و نیز کشورهای حامی شان به تسلیحات کشتار جمعی پی برده بودند و در نتیجه اقدامات آمریکا را تلاش در جهت رهبری مطلق جهان تفسیر نمی کردند. در نتیجه مبارزه با تروریسم صرفاً تا جایی که پاسخ به تجاوزات قریب الوقوع باشد امری قابل توجیه تلقی می شد. اگرچه همان زمان نیز مقامات کاخ سفید اهداف خود را در سخنان رسمی شان علنی می کردند لیکن متحدان اروپایی به امید اینکه ایالات متحده خود به خود و به مرور زمان مواضعش را تعدیل خواهد کرد، مخالفت چندانی نمی کردند.

در دوران جنگ سرد ایالات متحده به واسطه نیازی که به توجیه اخلاقی اقداماتش داشت هر از گاهی به مشاوره های متحدانش عمل می کرد، این امر باعث همراهی فرانسه و آلمان در طول جنگ سرد شد، اما در جریان حوادث ۱۱ سپتامبر و تحولات بعد از آن ایالات متحده هیچ تضمینی مبنی بر تعدیل مواضع خود به هم پیمانانش نداد. اگرچه تهدید فرانسه

و آلمان مبنی بر رأی منفی علیه آمریکا در شورای امنیت امری بی سابقه بود، اما وقتی که این دو کشور بی اعتنا به سابقه نیم قرن هم پیمانی با آمریکا فشار شدیدی علیه سیاستهای آمریکا بر سایر کشورها وارد کردند و به رهبران اروپای شرقی هشدار دادند که همراهی با آمریکا به منزله تجدیدنظر در پیوستن شان به اتحادیه اروپا خواهد بود، موضع ضد آمریکایی شان ابعاد تازه تری یافت.

در آغاز این مبارزه طلبی وقتی وزرای خارجه فرانسه و آلمان، همتای روسی خود را (وزیر خارجه کشوری که دشمن سابق ناتو بود) دعوت به مخالفت با آمریکا و پیوستن به جبهه خود کردند در واقع سیاستهای عالی هم پیمانی در نیم قرن گذشته را به ابتذال کشانیدند. این اقدام دقیقاً نسخه برداری از عملکرد کاردینال رویچلی در قرن هفدهم بود. رویچلی کسی بود که برای مبارزه باشکل گیری احتمالی امپراتوری هابسبورگ سعی کرد تا در میان متحدان اروپایی آن شکاف ایجاد کند و نتیجه این امر ظهور فرانسه بود. لیکن فرانسویها توجه ندارند که این استراتژی متعلق به دورانی است که خبری از تروریسم و تسلیحات کشتار جمعی نبود؛ دوره ای که فرانسه به تنهایی می توانست خواسته های خود را به دست آورد. دلیل اصلی جهش دیپلماتیکی که امروزه در اروپا به وجود آمده است، صرفاً نفرت از عملکرد آمریکا نیست، بلکه بیشتر از آن روست که متحدان ما تصور

که به چند تفاوت عمده میان وضعیت عراق کنونی و ژاپن سال ۱۹۴۵ بی توجه است.

○ کدام تفاوتها؟

● مهم ترین تفاوت این است که جامعه عراق به لحاظ قومی و مذهبی به مراتب ناهمگون تر و نامتجانس تر و سابقه و سنت تبعیت و نظم پذیری در آن از ژاپن ۱۹۴۵ کمتر است. علاوه بر این، عراق همسایگانی دارد که مواضع و رفتار آتی آنها در قبال آمریکا از عملکرد واشنگتن در عراق متأثر خواهد بود.

○ پس به سود آمریکا است که هر چه زودتر از عراق خارج شود؟

● طبیعی است که حضور نظامی آمریکا در عراق برای یک دوره زمانی معین ضروری خواهد بود که امیدوارم زیاد طولانی نباشد. اما یک نهاد و مرجع بین المللی باید هر چه سریع تر زمام امور عراق را به عهده گیرد و سپس آن را به خود عراقیها واگذار کند.

○ به عقیده شما دشوارترین مسائل پیش رو در عراق کدام است؟ جنگ چریکی هواداران صدام حسین؟ خودمختارطلبی کردها؟ یا تلاش احتمالی شیعیان برای ایجاد یک حکومت اسلامی؟

● اگر جنگ به ویرانیهای بزرگ بیانجامد و عراق به تجزیه و چندپارگی دچار شود، همه این مشکلات می توانند بروز پیدا کنند و پایان جنگ سریع در عراق و بدون پیامدهای وخیم، این خطر را به همراه دارد که کسانی در واشنگتن به فکر تکرار تجربه عراق در کشورهای همچون سوریه، لبنان و یا ایران بیافتند.

←

○ دونالد رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا، گفته است که سوریه به خاطر نقشی که در انتقال سلاح به عراق دارد باید به پاسخگویی کشیده شود. این خطر که واشنگتن بعد از عراق به سراغ کشورهای دیگر برود که حامی گروه‌های تروریستی هستند و یاد درصد تولید سلاح‌های کشتار جمعی برآمده‌اند، از نظر شما تا چه حد جدی است؟

● اگر کشورهایی در خاورمیانه به چنین اقداماتی دست بزنند قطعاً دولت بوش دست روی دست نخواهد گذاشت. از طرف دیگر باید به علل دیگر نزاع در خاورمیانه توجه شود. این توجه بیش از همه معطوف به نزاع اسرائیل و فلسطینیها باید باشد. آمریکا نباید منفعلانه شاهد آن باشد که دوطرف با اقدامات خود رنج و مصیبت بیشتری برای یکدیگر ایجاد کنند.

○ شما اخیراً نوشته‌اید که دولت بوش در مورد عراق دچار تعصبی عوامانه شده است.

● در مورد مشکل عراق به ویژه در مقایسه با خطر کره شمالی بیش از حد اغراق شده است. من کره شمالی را برای نظم و ثبات بین‌المللی مشکلی به مراتب جدی‌تر و تهدیدآمیزتر از عراق تلقی می‌کنم.

○ تعصب و تأکید اغراق‌گونه دولت بوش در مورد خطر عراق از کجا ناشی می‌شود؟

● به طور عمده ناشی از تأثیر حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است.

○ اعضای مهم دولت بوش ۱۱ سپتامبر را شروع یک دوران جدید می‌دانند. شما هم همین عقیده را دارید؟

←

می‌کنند تهدید مشترکی که در گذشته باعث تقویت همکاریها می‌شد، امروزه وجود خارجی ندارد. صرف نظر از این امر ما امروز شاهد به قدرت رسیدن نسلی در اروپا هستیم که جنگ سرد را درک نکرده و دستاوردهای جنگ سرد برای آنها حکم یک هدیه بادآورده را داشته است.

این نسل در آزادسازی اروپای جنگ دوم جهانی مشارکت نداشت و شاهد بازسازی اروپا در قالب طرح مارشال نبود، در عوض به عنوان معترض جنگ ویتنام و استقرار موشکها در اروپا و آلمان حضور پررنگی داشت. بیگانگی این نسل تباه شده در بحران اقتصادی پس از جنگ دوم جهانی با واقعیت‌های ملموس نسل قبل تا بدانجا رسید که برخی در جریان اتحاد در آلمان خود را بیش از آنکه آزاد شده بیندارند، تحت اشغال می‌دانستند. اروپا هیچگاه به «دوگلیسم» فرانسه که نوعی دعوت به ماهیت اروپایی محسوب می‌شد روی خوش نشان نمی‌داد تا اینکه بحران عراق پیش آمد و شیراک - حداقل به شکل موقت - توانست آلمان را با جبهه دوگلیستهای اروپا همراه کند. شیراک وقتی هراس گرهارد شرودر از برکناری منصبش - به واسطه مواضع خصمانه علیه آمریکا - را دید، او را برخلاف صدراعظم‌های قبلی آلمان فریفت و با خود همراه کرد. مدتی بعد دو کشور مواضعی چالش برانگیز علیه آمریکا اتخاذ کردند.

این کودتای دیپلماتیک، اروپا را به دو بخش تقسیم کرد: یک بخش شامل دولتهایی که در تلاشند که ضمن احیای هویت اروپایی در مقابل آمریکا قرار گیرند، و بخش دیگر دولتهایی که احیای هویت اروپایی را از طریق همکاری با ایالات متحده دنبال می‌کنند. واگرایی‌های رو به افزایش تحولی تدریجی را در موضع مسکو ایجاد کرد. روی کار آمدن پوتین در روسیه با به قدرت رسیدن جورج بوش در آمریکا همزمان شد. پوتین سعی کرد که مسیر تحقق تمرکز به اقتصاد داخلی و احیای جایگاه پیشین روسیه به عنوان یک ابرقدرت را از طریق همکاری با ایالات متحده، به ویژه در زمینه مبارزه با بنیادگرایی اسلامی، هموار سازد و بدین ترتیب عظمت از دست رفته روسیه متلاشی را دوباره بازگرداند.

پس از مدتی هم‌نوایی سیاست خارجی روسیه با مخالفان ایالات متحده برای آن دسته از آمریکاییهایی که از تجربه تلخ روسیه در دوران افولش باخبر بودند تعجب برانگیز بود زیرا این امر زمانی اتفاق می‌افتاد که روسیه در قالب ابطال موافقت‌نامه منع تکثیر تسلیحات اتمی و گسترش ناتو به مرزهایش ضعف خود را نشان داده بود. لیکن با این اقدام باز هم برای آمریکا چنگ و دندان نشان می‌داد. شاید، اهمال ایالات متحده در رسیدگی به وضعیت روسیه باعث شد که این کشور نقش فضاحت‌باری در نمایشی که آلمان و فرانسه به راه انداخته بودند به عهده

● حوادث ۱۱ سپتامبر آمریکا را به میزان زیادی تغییر داده است. این حوادث بر شیوه سیاستگذاری و تعیین اولویتها در سیاست خارجی واشنگتن نیز تأثیر گذاشته است. برای بقیه جهان شاید ۱۱ سپتامبر از چنین اهمیتی برخوردار نباشد، اما زمانی که در قدرت شماره یک جهان چیزی تغییر می‌کند، جبراً بر سیستم مناسبات بین‌المللی نیز تأثیر زیادی برجای می‌گذارد.

○ هلموت اشمیت، صدراعظم پیشین آلمان، اخیراً نوشت که سیاست خارجی آمریکا در حال حاضر تحت تأثیر گرایشهای ناسیونالیستی و آمریکا محورگرایانه اقلیتی محافظه‌کار و تندرو قرار دارد. آیا ارزیابی او درست است؟

● برخی نشانه‌ها مؤید این ارزیابی است، اما این ارزیابی تصویر کامل و همه‌جانبه‌ای از سیاست آمریکا به دست نمی‌دهد.

○ نقص این تصویر چیست؟

● قطعاً نقش مسیحیان راست‌گرا بر سیاست جاری آمریکا مهم است و این احساس که عمده‌ترین خطرها و تهدیدها از سوی تروریسم بین‌المللی است نیز در مناسبات کنونی واشنگتن با جهان تأثیر عمده‌ای دارد، اما ایجاد هیستری مداوم از سوی رسانه‌ها درباره ارتباط میان تروریسم و حکومت صدام حسین و تلاش و تقلاي دولت بوش برای ایجاد پیوند میان این دو را نیز نباید در شکل‌دهی به سیاستهای جاری آمریکا نادیده گرفت.

○ آیا این مسیر خطا از آنجا شروع شد که بوش به

←

تروریسم اعلان جنگ داد؟

● من همیشه تأکید کرده‌ام که با دشمن می‌توان جنگ کرد، اما با تکنیک چنین کاری ناممکن است. جنگ علیه تروریسم به آن می‌ماند که مثلاً سال ۱۹۳۹ علیه شیوه جنگ برق‌آسا که توسط قوای هیتلر در حمله به فرانسه و لهستان به کار گرفته شد، اعلان جنگ داده می‌شد. تروریسم یک تکنیک است که باید برای مبارزه با آن استفاده‌کنندگان از این تکنیک و انگیزه‌های آنها را شناسایی نمود. ما نباید در مبارزه با تروریسم به گونه‌ای رفتار کنیم که گویا این پدیده منشأی مجرد و مجزا از مسائل عینی دارد. به عبارت دیگر ما باید تروریسم را در پیوند با مشکلات خاورمیانه مورد بررسی قرار دهیم.

○ ظاهراً جنگ علیه عراق مقدمه‌ای برای بخشیدن نظم‌نویسی به کل خاورمیانه است. چنین عنوان می‌شود که ایده نهفته در پس این جنگ آن است که راه بغداد به اورشلیم و حل منازعه اسرائیل و فلسطین ختم می‌شود. آیا شما این مرحله‌بندی را درست می‌دانید؟

● ممکن است که این مرحله‌بندی در عمل درست از کار درآید. بعد از جنگ عراق آزمون واقعی برای دولت بوش پیش نهادن یک طرح صلح برای منازعه فلسطین است. واشنگتن چنین قولی را به تونی بلر داده است. حالا باید دید که به ارائه طرح چندمرحله‌ای صلح خاورمیانه تا چه اندازه پایبند می‌ماند بی‌آنکه دوباره آن را رقیق و کم‌محتوا کند.

○ آیا نشانه‌هایی از ارائه سریع طرح صلح برای خاورمیانه مشاهده می‌شود؟

● با شناخت و تجربه موجود از دولت بوش چندان

←

بگیرد و در مسئله عراق علیه ایالات متحده موضعگیری کند؛ امری که متضمن نفرت ملی‌گرایی روسیه از آمریکا و ایجاد آلترناتیو جدیدی بود که بر عدم اطمینان به طرحهای آمریکا استوار شده بود. شش ماه پس از پیوستن سه جمهوری سابق شوروی به ناتو، پوتین در موضع خارج شدن از زیر چتر ایالات متحده به همتایان فرانسوی و آلمانی خود پیوست تا به مردم کشورش ثابت کند که ناتو از موضع اولیه خود عدول کرده و رو به فروپاشی است. باید اعتراف کرد که استمرار رویکرد کنونی پایه‌های نظام بین‌الملل را دستخوش تغییر خواهد کرد. اروپا در این تغییر به طیفهای مختلفی تقسیم می‌شود که در مورد همکاری با ایالات متحده اختلاف نظر دارند و ماهیت ناتو نیز دچار تحول خواهد شد.

بافت سازمان ملل - که نهاد سنتی دفاع از دموکراسی در برابر دشمنان آن است - از این به بعد از منظر یافتن راهکاری برای مقابله با اقدامات ایالات متحده دچار تحول خواهد شد.

چالش این سازمان با ایالات متحده بر سر مسئله چگونگی اداره عراق پس از جنگ به وضوح خود را نشان می‌دهد. در نتیجه به نفع ایالات متحده است که پس از بازگرداندن آرامش و محو سلاحهای کشتار جمعی، به تنهایی به دنبال ایفای نقش در قلب جهان اسلام نباشد. اما این به معنی دعوت از هم‌پیمانانش نیست بلکه بایستی همچنان بر عدم دعوت آنان و



سایر کشورها اصرار ورزد و همزمان نقش مهمی را به سازمان ملل خصوصاً نهادهای بشردوستانه و فنی محول کند. سخنان وزیر خارجه فرانسه - که با موافقت ضمنی آلمان همراه شد - بار دیگر مسئله عدم مشروعیت حضور آمریکا در عراق را - که قبل از جنگ از طریق دیپلماتیک فیصله نیافت - به صورت مسئله حل نشده ای باقی خواهد گذاشت و بر میزان شکاف موجود خواهد افزود. مرحله بعد از عراق نبایستی مبتنی بر نیروهای بین المللی باشد، بلکه بایستی حماقت بار بودن «جمع گرایی» به عنوان حربه ای برای جلو انداختن سازمان ملل و حذف ایالات متحده بارها و بارها مورد تأکید قرار گیرد، در عین حال بایستی تلاش شود که اموره وضعیت طبیعی خود باز گردد.

احیای مناسبات ناتو برای فعال کردن نقش نهادهای بین المللی و ممانعت از سیاستهای زورگویانه ای که در قرن هجدهم رایج شده بود، ضروری است. برای احیای روابط نیز بهتر است که به جای تأکید بر تبدیل هم پیمانی به چتر امنیتی فراگیر، «احساس سرنوشت مشترک» تقویت شود. اگر به این زمینه مشترک توجه نشود و اگر روند دیپلماسی قبل از جنگ بار دیگر رواج یابد، ایالات متحده برای تداوم هم پیمانی التزام آور مجبور است در داخل ناتو هم پیمانان ویژه ای دست و پا کند و برای آینده همکاریهای نزدیک دست به انتخاب بزند که این مسئله پایان حزن انگیزی برای نیم قرن

جایی برای امیدواری نیست.

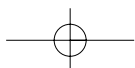
○ سال ۱۹۷۸ زمانی که قرارداد کمپ دیوید بین مصر و اسرائیل امضا شد، شما مشاور امنیت ملی دولت جیمی کارتر بودید. آیا با امضای این قرارداد امید داشتید که در خاورمیانه قهر و خشونت دیگر دست بالا را پیدا نکند؟

● بله، طبعاً. اما چنین نشد، چون تلاشها در این راستا به طور مستمر ادامه نیافت. در چنین شرایط دشوار تاریخی صلح به خودی خود پدید نمی آید و لذا باید برای ایجاد آن پیوسته و فعالانه تلاش کرد. به راحتی می توان دید که نه فلسطینیها و نه اسرائیلیها به خودی خود و به تنهایی قادر به سازش و مصالحه با یکدیگر نیستند.

○ یکی از دغدغه های شما در طول زندگیتان راهها و چگونگی استقرار نظم و ثبات در مناسبات بین المللی بوده است. آیا امروز یعنی در دوران جهان تک قطبی چنین دغدغه هایی محلی از اعراب دارد؟

● از آنجایی که ما هنوز به هرج و مرج کامل در مناسبات بین المللی دچار نشده ایم، ثبات و نظم در این مناسبات به نظر من همچنان هدفی قابل دستیابی است. چنین ثباتی به هر صورت بهتر از یک آناارشی در مقیاس جهانی است. واقعیت این است که ثبات و نظم کامل هرگز تحقق پذیر نیست و امید که هیچگاه شاهد بی ثباتی و هرج و مرج کامل هم نباشیم. مسئله همیشه این است که بتوان دامنه و حوزه ثبات در عرصه بین المللی را گسترش داد. در این رابطه نیروی نظامی می تواند ابزار کمکی مهمی باشد، اما قطعاً، حتی برای یک ابرقدرت هم، نباید تنها ابزار باشد.

■



همکاری تلقی می‌شود. به نظر می‌رسد وقت آن رسیده است که تکلیف بحث و جدل بر سر یکجانبه‌گرایی در مقابل جمع‌گرایی روشن شود و ایده تمرکز و تکیه بر یک نقطه مرکزی تقویت شود.

چین کمتر از دیگران خود را درگیر مسئله عراق کرد. برنامه اصلاحات داخلی و تغییر در رهبری باعث شد که این کشور فارغ از هیاهوی حاکم بر اوضاع جهان یک مرخصی توأم با آرامش به خود بدهد و بنابراین پیش‌بینی می‌شود کشوری که در اوایل به قدرت رسیدن بوش به عنوان دشمن استراتژیک دولت وی معرفی می‌شد، در بلندمدت تبدیل به یک شریک استراتژیک شود. این امر زمانی محقق می‌شود که آمریکا بتواند در مورد مشکل هسته‌ای کره شمالی و مسئله روابط خصمانه چین با تایوان به یک موضع مشترک با چین برسد. در این میان برتری نظامی آمریکا در آینده روابط بین‌الملل حقیقتی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، امری که سیاست «توازن قوا» هم قادر به تغییر آن نیست لیکن ایالات متحده بایستی هژمونی فراگیر خود را با لحاظ داشتن معاهدات بین‌المللی پیش ببرد. اگر آمریکا بتواند با جان و روح متحدان اروپایی‌اش بیامیزد، دیگر دعوا بر سر یکجانبه‌گرایی یا جمع‌گرایی تبدیل به خوراک این و آن نمی‌شود و مطالبات ایالات متحده به راحتی تأمین خواهد شد.

در مورد رویکرد خصمانه اخیر اروپاییان علیه ایالات متحده نیز بایستی به آنها گوشزد کرد که از تبلیغات رسانه‌ای‌شان که همواره چهره‌ای رامبوگونه و تشنه جنگ از آمریکا نشان می‌دهند و این کشور را نه به عنوان یک شریک که به عنوان موجودی در مقابل اروپا معرفی می‌کنند، دست بردارند. از سوی دیگر سیاست خارجی آمریکان نیز بایستی گسست موجود میان دیدگاه رایج در سطح سران و شیوه‌های جزئی دیپلماسی‌ای که مدام به روز می‌شود را از میان بردارد. در این راستا آمریکا ناگزیر از هم‌فکری و همکاری تنگاتنگ با شرکای خویش است تا بدین وسیله برای آنها در توجه به اهداف میان مدت، التزام ایجاد کرده و به وضعیت منع تکثیر تسلیحات کشتار جمعی، تبیین جهانی سازی و احیای بازسازی خاورمیانه سرعت ببخشد.

باید تأکید کنم که محور آلمانی، فرانسوی و روسی محوری موقت است و پوتین همچنان به نزدیکی بیشتر با آمریکا می‌اندیشد. اگر بیشتر از سخنان پوتین به عملکردش توجه کنیم خواهیم دید که روسیه، عراق را یک وضعیت خاص می‌داند و همکاری با آمریکا برای این کشور اهمیت بیشتری دارد. مذاکرات مستمر